

تذکره الوفا - جناب استاد اسمعیل

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



استاد اسمعیل - تذکره الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

جناب

استاد اسمعیل

﴿ هو الله ﴾

و از جملهء نفوس مبارکه روح المخلصین له الفدا جناب استاد اسمعیل معمار است * این مرد خدا در طهران معمار باشی امین الدوله فرخ خان بود و در نهایت عزت و اعتبار بود و بخوشی و کامرانی و عزت و احترام زندگانی مینمود * این شخص نورانی سرگشته و سودائی شد و مفتون و شیدائی گشت عشق الهی چنان نائره ئی افروخت که پرده و حجاب بسوخت و گریبان بجمبت جانان بدرید و در طهران مشهور برکن بهائیان شد * امین الدوله در بدایت بسیار حمایت کرد ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسیار عزیزى و تا توانستم ترا حمایت و محافظت کردم ولی شاه از حقیقت حال تو آگاه گشته و میدانی که چه قدر غضوب و خونخوار است میترسم که بگتته ترا بدار زند لهذا خوشتر آنکه از این دیار دیدار دیگر سفر نمائید و از این خطر برهید * حضرت استاد با نهایت فرح و مسرت کار و بار را بگذاشت و از اموال و منال چشم پوشید و عازم عراق گشت ولی در غایت افلاس ایامی بسر میبرد * حرمی تازه داشت و تعلقى بی اندازه مادر زن بعراق آمد و بدسائس و حيله های چند دختر



ORIGINAL

خویش را بعنوان موقت با اجازه استاد بطهران برد بورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دین برگشته لهذا دختر من بر او حرام است * باری، مجتهد طلاق داده و از برای دیگری نکاح نمود * این خبر چون ببغداد رسید این شخص مؤمن صادق بخندید و گفت الحمد لله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی نماند حتی حرم رفت و باین جانفشانی و پاک بازی موفق شدم *

باری، چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت برومیلی فرمودند احباب الهی در بغداد ماندند بعد اهالی بغداد بر احباب قیام کردند و آن مظلومانرا باسیری بموصل فرستادند * این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده بی زاد و توشه جبال و بیابان و تلال و دره قطع نموده و بسجن اعظم وصول یافت * وقتی جمال مبارک از برای او این غزل ملای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجه بنقطه اولی و حضرت اعلی نماید و این نغمه را باهنگ خوش بسراید لهذا شبهای تار و تاریک طی مسافت مینمود و این غزل را تغنی میکرد:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور بشیدائی

در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمایه جوش من

ای از تو خروش من من نایم و تونائی

گر زندگیم خواهی در من نفسی در دم

من مرده صد ساله تو جان مسیحائی

اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو

مستور ز هر چشمی در عین هویدائی

باری، این مرغ بال و پر شکسته باین آهنگ بدیع مشغول، آهنگ کوی مقصود نمود خفياً بقشله وارد گشت ولی خسته و ناتوان * ایامی چند بشرف لقا فائز بود بعد مأمور بسکنی در حیفا شد و خود را

بحیفا رسانید نه منزلی نه مأوائی نه لانه ئی و نه کاشانه ئی و نه آبی و نه دانه ئی * در مغاره ئی خارج شهر منزل نمود و مجموعه صغیری تهیّه و تدارک کرد چند انگشتر خزف و انگشخانه و سنجاق و غیره در آن گذاشت و از صبح تا ظهر میگذشت یک روز بیست پاره یک روز سی پاره روز پر مداخلش چهل پاره بوده رجوع بمغاره میکرد و به لقمهء نانی قناعت مینمود و بتسبیح و تقدیس ربّ و دود میپرداخت * هر دم شکرانه بر زبان میراند که الحمد لله باین موهبت عظمی فائز شدم و از دوست و آشنا بیگانه گشتم و در این مغاره لانه و آشیانه نمودم و از خریداران یوسف الهی شمرده شدم چه نعمتی است اعظم از این *

باری، در این حالت صعود نمود و از لسان مبارک بکرات و مرّات در حقّ او رضایت مسموع گشت مشمول الطاف بود و منظور نظر کبریا * علیه التّحیّة و الثّناء و علیه البهاء الابهی *